

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

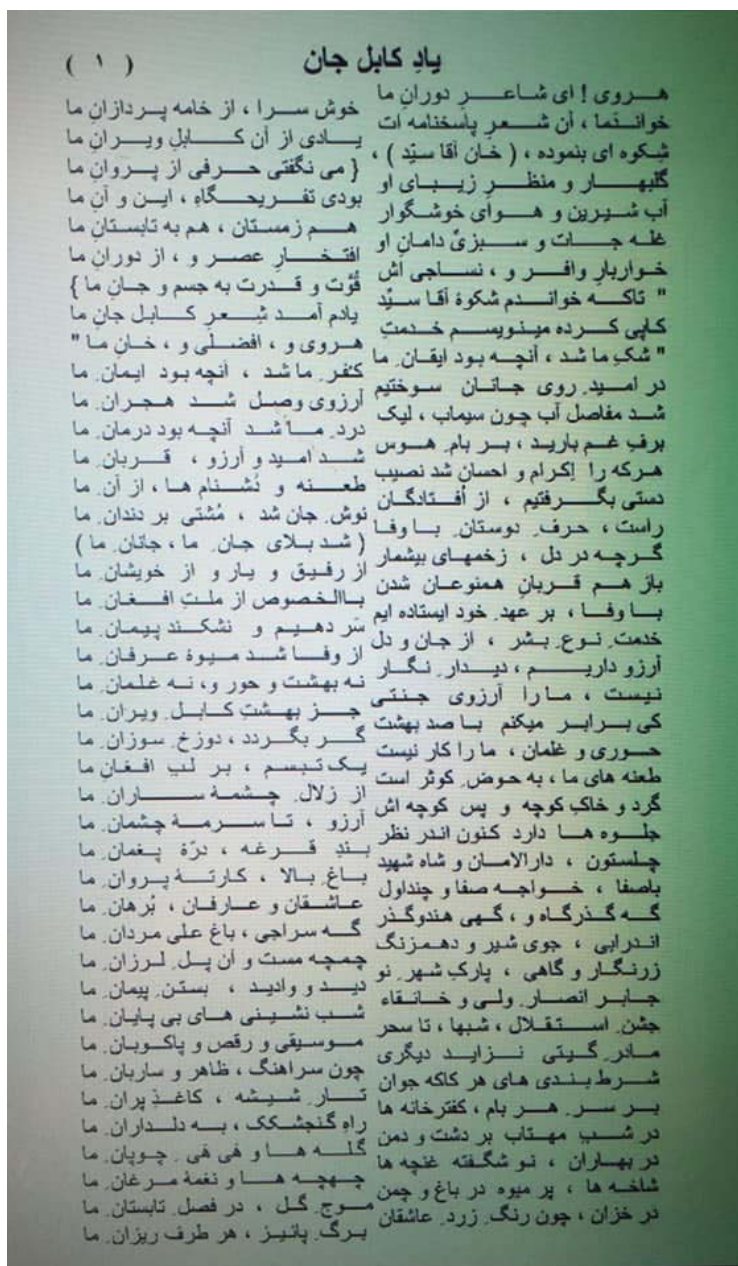
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی-فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۱۲ جنوری ۲۰۲۰



(۲)

در زمستان ، دشت و کپساران ما
در کویت و ، چین و در جاپان ما
نیست در امریکه و آلمان ما
گر کسی بودی ، ز بدنامان ما
زنده سازد ، جسم ما و جان ما
آنچه خوراک شکمداران ما
هم کیاب تیکه و چوپان ما
شله و شوربای دهقاتان ما
دوغ و نعنا ، توت و هم تلخان ما
پنجه و خاصه ، پُرکی نان ما
روی چشمان ، جای هر مهمان ما
هستی ما ، روی دسترخوان ما
ظلم و بی‌داد ، فلک ، شایان ما
نقشه های روس و انگلستان ما
مکر امریکا و پاکستان ما
حاصل گلیته و بُرهان ما
خون چکید از سیف سیافان ما
طالب اعراب ، آن شیطان ما
سپیل گشتی ، خون مظلومان ما
در کجاشد عینک چشمان ما
کند قیچی ، کور خیاطان ما
تا که افشا ، اهل بی وجدان ما
تنگ ما و ، غیرت افغان ما
از خطای جمع بی ایمان ما
آن شکوه و عزت آوان ما
تا شود ، پیراهنی بر جان ما
از فساد و فسق ملایان ما
مرغ دل ، بریاد کابل جان ما
گه سخی جان ، آن شه مردان ما
ننگرهار و ، کندز و پروان ما
هم سمنگان ، لوگر و بغلان ما
وردک و تخار و ارزگان ما
هم بدخشان ، بامیان ، لغمان ما
مرکز کل ، شهر کابل جان ما
عرضه دارد ، لؤلؤ و مرجان ما
جمله آواره ، زن و مردان ما
هر یکی شد ، مالک دکان ما
بست بقالان نگر ، قران ما
از حدیث و ، آیه رحمان ما
بشکزند تا جسم ما و جان ما
هر یکی فتوا ، که شد قربان ما
حور و هم غلمان ها مجان ما
این شب تار و غم هجران ما

بستری از برف ، کرده زینتش
کی بُود جوش و خروش . چوک او
همچو حمام عموم و نمره اش
لنگ حمامش ، مثل بر عام و خاص
مُشت و مال و ، چابی های کیسه مال
مزه و بوی گل سرشو کجاست
منو و آشک ، پکوره ، شورخود
لانندی و تندوری و نارنج پلو
ژاله و شیر یخ و هم قالبی
کله پاچه ، چاینکی و هم حلیم
دعوتی از دوستان ، یا دشمنان
با محبت ، از دل و جان ، حاضرست
با تأسف ، عاقبت ما را نصیب
ساخت ما را دشمن . ممنوع خود
هست و بود ما ، همه بریاد کرد
جز یتیم و بیوه و معیوب نیست
شیر خالص دوغ گشت و تترش کرد
ریشه علم و هنر ، از بیخ کند
خنجر بی‌داد ، خنجرها بُرید
این کلاه ، سر ندارد دوستان
سوزن باریک و ، نخ ، کج و کلفت
حاشیه رفتیم قدری ، هر طرف
و جنت ملی ، که فرض و واجبست
میهن زیبای ما ویرانه شد
هردمی آید به خاطر ، از وطن
اشک حسرت می چکانم همچو شمع
نور از میهن به هجران سوختیم
هردمی پرواز دارد ، در فضا
گه جلال آباد و گه ، شهر مزار
بلخ و فاریاب و هرات و قندهار
پکتیا و ، هيلمند و ، جوزجان
زابل و غزنی ، فراه و بادغیس
گاه ، کاپیسا و غور و کنر
گاه ، پکتیکا ، چخانسور قشنگ
بحر عرفاتش که پُر لعل و گهر
از ادیب و عالم و عارف ، حکیم
حاجی و ملا و شیخ و محتسب
گوهر اعلای دین گشته خرف
هر یکی بر نفع خود تفسیر ها
از زلال دین ، کردند منجلاب
خون مظلومان بریزند چون شراب
این جهاد و این شهادت را بُود
دارم امیدی که بر آخر رسد

(۳)

آفتاب روشن و تابان. ما
از ظهور آیه یزدان. ما
می نگر، بر شاهد و برهان. ما
این دوا و داکتر و درمان. ما
جلوه های دلبر جانان. ما
چشم بینا می شناسد، آن. ما
نیست داروی نگر درمان. ما
وحدت ادیان شد، اعلان. ما
راه قرب حضرت رحمان. ما
گر یکی مردان، دگر نسوان. ما
باهم هر مشکل شود آسان. ما
نیست قبول بی عمل شایان. ما
لایق و شایسته احیان. ما
باعث نابودی و کفران. ما
دوستی، باروح و بارحان. ما
باید آموزید، این و آن. ما
وحدتی در عالم انسان. ما
آرزوی ما و هم، ارمان. ما
ور نه باشد زندگی نقصان. ما
در حقیقت، رکنی از ارکان. ما
خدمتی از بهر هر انسان. ما "

صنف و مصنفی و استادان ما
افتخار، از علم و از عرفان ما
باغ خاطر، پر گل و ریحان ما
مختصر، از نام مصنفان ما
نادر مفتون و از احسان ما
فیض عبادالله ی خوش الحان ما
شمس سینا، محترم، کفتان ما
آنکه اندر جسم، بودی جان ما
درسهای مشکل و آسان ما
نغمه و آواز و ساز، هر آن ما
وا، چه زود بگذشت آن دوران ما
خاطراتی مانده در اذهان ما
هم ز نامردان و از مردان ما
پاس جعل و، ویزای آلمان ما
نکته دانی داند از جریان ما
لعل و از یاقوت و از مرجان ما
آتشی در رگ رگ و شریان ما
جلوه گر، اندر نظر جانان ما
جوهر اقیان و از ایمان ما
در نهایت روح و هم ریحان ما
خسته کن شاید وطنداران ما "

تا درخشد از پس ابر سیه
این بشارت باد بر اهل جهان
یوم موعود است، ای دارای چشم
عالم انسان، مریض و ناتوان
چشم دل بکشای و بی پرده نگر
شمس معنا، جلوه گر از هرطرف
داروی درد جهان اندر کفش
وحدت عالم بود راه نجات
جست و جو بنمودن و ره یافتن
عالم انسان را باشد دو بال
با یکی، پرواز، ناممکن بود
زیور اعمال، ما را زینت است
ترک تبیض و نژاد و جنس و رنگ
کین و بغض و انتقام و دشمنی
با یهود و با نصارا و مجوس
یک زبان واحد بین الملل
سرحد و مرز جهان، نابود باد
جان فدا کردن به ممنوعان خود
راسخ عهدیم و هم، پیمان خود
جان سپردن در ره اهداف خود
« نعمتا » نبود ازین بیه افتخار
" پادی از دوران مکتب اندکی
نام نامی حبیبیه، همیشه
کسب فیض از محضر استادها
حال، از صنف (دوازده الف)
هائیم و هم از کریم و از رؤوف
از تمیم و از معین و از جمیل
از شریف و اشرف و هم از کبیر
از رفیق میر و از فامیل او
روز و شب کوشا به کار خانگی
ماتر دولین و طببله و هارمونیه
قصه ها، باهم ز عشق و عاشقی
میلله و مکتب گریزی ها عجب
از تصویر و سرور و هم از نجیب
یادم آمد از کراچی، ناگهان
در همینجا نقطه نقطه ها
دامن اندیشه ها گردید، پر
تألیفات جلوه گر شد در نظر
وز تصادم کردن افکار، شد
باختم تادین و ایمان، یافتیم
حال عشر، باهمه اهل جهان
این کفایت مینماید، نعمتا !